

حافظ نامه و بعضی نکته‌های ناگفته

در این نوشتار ابتدا به ابهامهایی که به گمان نگارنده از دید مؤلف محترم کتاب پنهان مانده، اشاره می‌شود و پس از آن به چند نکته دیگر در شرح و توضیح بعضی ابیات پرداخته خواهد شد.

الف - ابهام:

۱- ص ۵۳۷:

حدیث عشق ز حافظ شنو نه از واعظ

اگرچه صنعت بسیار در عبارت کرد

نویسنده در توضیح این بیت «صنعت کردن» را این گونه شرح می‌دهد: «یعنی تصنع و ظاهرسازی، در فرهنگ معین به بازی کردن و ملعبه‌سازی تعریف شده است.»^۱ باید گفت اگر فاعل مصراع دوم را واعظ بدانیم «صنعت کردن» در معنی ای که گفته شد یعنی تصنع و ظاهرسازی است، اما اگر فاعل آن را حافظ بدانیم معنی «صنعت کردن» می‌تواند به کار بردن صنایع ادبی باشد. معنی بیت با این احتمال این می‌شود که داستان عشق را باید از حافظ شنید نه از واعظ، اگرچه حافظ از صنایع ادبی بسیاری در کلام خود سود می‌برد (که تا حدودی داستان را از حقیقتش دور می‌کند).

۲- ص ۷۷۱:

من گداهوس سروقامتی دارم

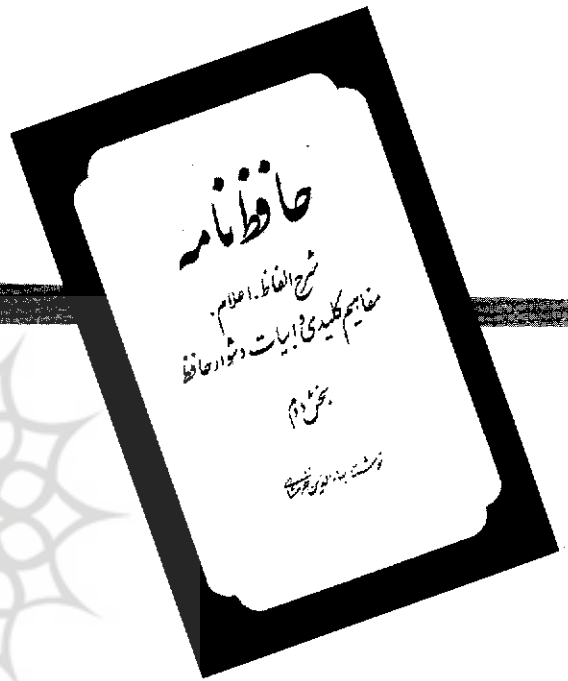
که دست در کمرش جزیه سیم و زر نرود
مصراع دوم موهوم دو معنی است: الف - برای وصال معشوق باید سیم و زری داشت و او به هر گدایی اعتنا نمی‌کند. ب - معشوق سروقامت، هر وقت که دست به کمر بند خود می‌برد (که کیسه پول را در آن می‌گذاشتند) برای خارج کردن سیم و زر است و این کنایه از توانگری معشوق است (غنا می‌شود در برابر فقر عاشق، مضمون مشهور غزل).

پژوهش در زندگی و شعر خواجه حافظ شیرازی، که امروز از آن، با دو عنوان «حافظ شناسی» و «حافظ پژوهی» یاد می‌شود، عمر و قدمتی نزدیک به پانصد سال دارد. در میان پژوهشگران و حافظ شناسان معاصر، بهاء‌الدین خرمشاهی با نوشتن چندین کتاب و مقاله ارزشمند در مورد اشعار، افکار و زندگی حافظ، جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص داده است. از بین نوشته‌های این حافظ شناس پرکار، کتاب گرانقدر **حافظ نامه** به سبب شرح الفاظ، اعلام، مفاهیم کلیدی و ابیات دشوار دویست غزل از غزلهای حافظ، بیشترین توجه را به خود جلب کرده است.

در دو دهه اخیر که این کتاب بارها تجدید چاپ شده است، نقدهای سودمندی بر آن نوشته‌اند که در این نقدها ضمن برشمردن محسنات آن به تذکر بعضی کاستیهای آن برخاسته‌اند و نویسنده در چاپهای بعدی، آن نقدها را در پایان کتابش (مستدرکات) آورده و به بعضی از آنها نیز پاسخ داده است.

در اینجا نگارنده ضمن پذیرفتن تمامی محسناتی که ناقدان این کتاب برای آن برشمرده‌اند، به بیان بعضی نکته‌های ناگفته می‌پردازد.

یکی از صناعات شعری در غزلهای حافظ ابهام است که خواجه به آن التفات ویژه‌ای داشته و انواع گوناگون آن را در اشعار خویش به کار گرفته است. توجه حافظ به ابهام تا بدانجا است که طبق نظر بعضی از صاحب نظران، از روی مبالغه «می‌توان گفت که این حافظ است که نخست بار این صنعت را کشف کرده است و ظرفیتهای هنری آن را دریافته است.»^۱ خرمشاهی نیز می‌نویسد که «ابهام ظریف‌ترین شگرد در میان همه شگردها و صنایع ادبی لفظی و معنوی است که شعر حافظ مالا مال از آن است و در کتاب حاضر [حافظ نامه] تا آنجا که وسع نگارنده بوده به ابهامهای نازک آرای او اشاره شده است.»^۲



کوشش می‌کنم؛ که با این معنی، بیت این‌گونه معنا می‌شود:
 اگر می‌بینی که من به لب جانان طمع دارم، برای این است که
 از لب او جان بگیرم و زندگی دوباره‌ای یابم.
 همچنین «قصد جانست» هم ایهام دارد: الف - طلب و
 رغبتی که در جان هست طمع در لب جانان کردن است. ب -
 طمع در لب جانان کردن خود طلب جان است؛ یعنی بوسیدن
 لب یار برابر است با جان یافتن.
 ۵- ص ۱۰۷۰:

شدم فسانه به سرگشتگی و ابروی دوست

کشید در خم چوگان خویش چون گویم
 در توضیح این بیت باید افزود «چون گویم» با توجه به
 عناصر زبرزنجیری کلام، معنای دیگری هم دارد: چه بگویم یا
 چگونه بگویم.
 ۶- ص ۱۱۱۲:

چشم خود را گفتم آخر یک نظر سیرش ببین

گفت می‌خواهی مگر تا جوی خون راندن
 مصراع دوم موهم دو معنی است: الف - دیدن و عاشق
 شدن که منجر به خون‌گریستن می‌شود؛ ب - تیغ زدن به چشم،
 زیرا بعضی از نظربازیها منجر به درآورده شدن یا سوزاندن
 چشم می‌شده است، مثلاً اگر به دختران و زنان ملوک نظر
 می‌شد.
 ۷- ص ۱۱۲۸:

تاب بنفشه می‌دهد طرّه مشک‌سای تو

پرده غنچه می‌درد خنده دلگشای تو
 در بخشی از توضیحات این بیت آمده است: «پرده غنچه
 می‌درد؛ هم ایهام دارد: الف) غنچه را رسوای سازد ب) خنده تو
 غنچه دهانت را باز و شکوفای سازد»^۶ باید افزود؛ این جمله
 ایهام دیگری نیز دارد: خنده توست که باعث شکوفایی غنچه
 گل می‌شود.

۳- ص ۷۷۱:

ز من چو باد صبا بوی خود دریغ مدار
 چرا که بی سر زلف توام به سر نرود
 در این بیت هر یک از این دو مصراع می‌تواند موهم دو
 معنی باشد: مصراع نخست: الف - مانند صبا که بوی خوش را
 از من دریغ می‌ورزد، بوی خوشت را دریغ مدار؛ ب - تو هم
 مانند صبا، که بوی خوش خود را از من دریغ نمی‌ورزد، بوی
 خوشت را دریغ مدار.

مصراع دوم: الف - زیرا که بی سر زلف تو (= وصال تو)
 زندگی من سپری نمی‌شود. ب - زیرا که بوی خوش صبا، با
 همه خوشی و دماغ‌پروری و لطافت، اگر بوی سر زلف تو یا سر
 زلف تو (= وصال تو) نباشد، برای من دماغ‌پرور نیست = در من
 اثر ندارد = برایم خشی است.

۴- ص ۹۶۴:

قصد جانست طمع در لب جانان کردن

تو مرا بین که در این کار به جان می‌کوشم
 در توضیح این بیت آمده است: «به جان می‌کوشم: ایهام
 دارد: الف) منتهای کوشش خود را به عمل درمی‌آورم؛ ب) قصد
 جان خود را می‌کنم.»^۴ حال آنکه «به جان می‌کوشم» می‌تواند
 موهم معنای سومی هم باشد. یعنی برای جان (به خاطر جان)

۸-ص ۱۱۸۹:

دیگرش (خورشید) با «زر» و «خاک» ایهام تناسب دارد؛ چرا که به اعتقاد قدما با تأثیر خورشید است که در خاک زر و گوهر پدید می‌آید.^۸

۵-ص ۸۰۶:

صفیر مرغ برآمد بط شراب کنجاست
فغان فتاد به بلبل نقاب گل که کشید
در توضیح این بیت باید افزود: «بط» در معنی مرغابی با «مرغ» و «بلبل» ایهام تناسب دارد.

۶-ص ۸۹۳:

چو بید بر سر ایمان خویش می لرزم
که دل به دست کمان ابروئیست کافر کیش
«کیش» در معنای دیگرش (تیردان و ترکش) با «کمان» ایهام تناسب دارد.

۷-ص ۹۳۴:

هر مرغ کز سر شاخ سخن بجست
بازش ز طره توبه مضراب می زدم
گفتنی است که «باز» در «بازش» در معنی دیگرش (پرنده شکاری) با «مرغ» و «مضراب» (= آلت صید) ایهام تناسب دارد.

۸-ص ۱۰۹۹:

صبحست ساقیا قدحی پر شراب کن
دور فلک درنگ ندارد شتاب کن
«دور» با «قدح» و «ساقی» و «شراب» ایهام تناسب دارد.
ج - ایهام ترجمه (نامی است که دکتر شمیسا بر نوعی ایهام نهاده است):^۹

۱-ص ۹۴۱:

امید در شب زلفت به روز عمر نیستم
طمع به دور دهانت ز کام دل ببریدم
بین «کام» در معنای «دهان» و «دهان» ترجمه برقرار است.

۲-ص ۹۶۰:

گفتی ز سر ازل یک سخن بگو
آنکه بگویمت که دو پیمانہ در کشم
بین «پیمان» در «پیمانہ» و «عهد» در این بیت ایهام ترجمه وجود دارد.

۳-ص ۱۱۴۵:

نبندی زان میان طرفی کمروار
اگر خود را ببینی در میانه
بین «میان» در «میانه» و «اکمر» در «اکمروار» ایهام تناسب وجود دارد.

۴-ص ۷۷۸:

د - ایهام تضاد:
۱-ص ۹۶۴:
من کی آزاد شوم از غم دل چون هر دم
هندوی زلف بتی حلقه کند در گوشم

میی دارم چو جان صافی و صوفی می کند عیش
خدایا هیچ عاقل را مبادا بخت بد روزی
در این بیت «روزی» با توجه به چگونگی تلفظ می‌تواند ایهام داشته باشد: الف - بهره و قسمت؛ ب - یک روز.

۹-ص ۱۱۹۲:

می اندر مجلس آصف به نوروز جلالی نوش
که بخشد جرعه جامت جهان را ساز نوروزی
ساز نوروزی می‌تواند دو معنا داشته باشد: ۱- سازی که در جشن نوروز نواخته می‌شود؛ ۲- سامان نوروزی. علاوه بر این، مصراع دوم را این گونه هم می‌شود خواند: ... جهان را ساز نو؛ روزی این گونه خواندن خود سبب می‌شود معنی دیگری به بار آید که یکی از حافظ شناسان معاصر از آن با عنوان «عامل پیوند اجزا» از جمله عوامل گوناگونی خوانی یاد کرده است.^۷

ب - ایهام تناسب:

۱-ص ۶۱۳:

تو عمر خواه و صبوری که چرخ شعبده باز
هزار بازی از این طرفه تر برانگیزد
در این بیت «چرخ» (= چرخ) که نام نوعی پرندۀ شکاری است با «باز» در «شعبده باز» و «بازی» (= باز) ایهام تناسب دارد.
در بیت دیگری نیز خواجه با «چرخ» و «بازی» همین صنعت را آفریده است:

بازی چرخ بشکنندش بیضه در کلاه

زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد

۲-ص ۷۶۵:

از چنگ منش اختر بد مهر به در برد
آری چه کنم دولت دور قمری بود
در توضیحات این بیت باید افزود: «مهر» در معنای دیگرش (خورشید) با «اختر»، «قمر» و «دور» ایهام تناسب دارد.

۳-ص ۷۷۱:

طمع در آن لب شیرین نکر دم اولی
ولی چگونه مگس از پی شکر نرود
«شکر» و «شیرین» نام زنان خسرو پرویزند، پس با هم ایهام تناسب دارند. خواجه در بیت دیگری نیز این صنعت را با این دو نام آفریده است:

ز شور عربده شاهدان شیرین کار

شکر شکسته سخن ریخته ریاب زده

۴-ص ۷۷۸:

از کیمیای مهر تو زر گشت روی من
آری به یمن لطف شما خاک زر شود
در این بیت بین «زر» و معنای دیگر «روی» (نام فلز) ایهام تناسب وجود دارد. همچنین «مهر» در معنای

در این بیت بین «آزاد» و «هندو» در معنای دیگرش (غلام) ایهام تضاد برقرار است.
۲- ص ۹۶۴:

هست امیدم که علی رغم عدو روز جزا

فیض عفویش نهاد باز گنه بر دوش

بین «روز» و «دوش» دیگر معنای زمانی آن (= دیشب) ایهام

تضاد برقرار است.

ه- تبادر:

«واژه‌ای از کلام، واژه دیگری را که با آن تقریباً هم‌مشکل یا

هم‌صدا است به ذهن متبادر کند. معمولاً واژه‌ای که به ذهن

متبادر می‌شود با کلمه یا کلمات دیگری از کلام تناسب دارد

(تبادر تناسب).

راه عشق گر چه کمینگاه کمین‌داران است

هر که آهسته رود صرفه ز اعدا ببرد

اعدا جمع عدو به معنی دشمنان (دزدان) است (و در معنی

رونده نیز با آهسته و رونده ایهام تناسب دارد) اما به مناسبت

صرفه؛ عوا را نیز به ذهن متبادر می‌کند. صرفه و عوا اسم دو ستاره

و دو صورت فلکی و دو منزل از منازل قمرند (منزل دوازدهم و

سیزدهم). و در ضمن عوا (عوعوکننده) به معنی سگ هم هست با

راه و آهسته و کمین و صرفه بردن (= سبقت گرفتن) تناسب دارد.

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو

یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو

خویش، خیش را هم به ذهن متبادر می‌کند که با مزرع و

داس و درو تناسب دارد.^{۱۰}

دو بیت یاد شده در شاهد مثال برای تعریف تبادر به ترتیب

در صفحات ۵۲۷ و ۱۱۲۰ کتاب حافظ نامه آمده است که به

تبادر در آنها اشاره‌ای نشده است.

در اینجا ذکر نکته‌ای لازم می‌نماید و آن اینکه در تبادر

می‌توان قائل به دوری و نزدیکی باشد و ضعف شد. یعنی

گاهی ممکن است کلمه‌ای که به ذهن متبادر می‌شود خیلی

نزدیک و سهل الوصول باشد و خواننده به راحتی آن را در

نخستین بار خوانده، دریابد و گاهی کلمه‌ای برای آنکه به ذهن

متبادر شود نیاز به تأمل بیشتری دارد، ولی با این حال پس از

اینکه کسی به آن اشاره کرده، به آسانی دریافتنی می‌شود. در هر

صورت مواردی که در اینجا ذکر می‌گردد، مواردی است که به

ذهن اینجانب به عنوان خواننده اهل ادبیات متبادر شده است

که بعضی موارد آن شاید کمی دور از ذهن و بعید به نظر آید.

۱- ص ۵۳۰:

دل ضعیفم از آن می‌کشد به طرف چمن

که جان ز مرگ به بیماری صبا ببرد

در این بیت «می‌کشد» باتوجه به کلماتی چون «مرگ»،

«بیماری» و «جان» می‌کشد را به ذهن متبادر می‌کند.

۲- ص ۵۵۱:



طوطی را به خیال شکری دل

تا گیش سیل فنا بخش امل باطل کرد

«امل»، عمل را به ذهن متبادر می‌کند که با «باطل کردن»

مناسبت دارد.

۳- ص ۸۰۶:

صفیر مرغ بر آمد بط شراب کجاست

فغان فتاد به بلبل نقاب گل که کشید

«بلبل» به مناسبت «شراب» بلبله (= صراحی و صدای

ریختن شراب) را به ذهن متبادر می‌کند. خواجه در جاهای

دیگر نیز همین صنعت را با «بلبل» و «می» و «مل» به کار برده

است.

از جمله این دو بیت:

به صوت بلبل و قمری اگر نوشی می

علاج کی کنمت آخر الدوا الکی

در حلقه گل و مل خوش خواند دوش بلبل

هات الصبوح هبوا یا ایها السکارا

۴- ص ۱۰۰۴:

جام می‌گیرم و از اهل ریا دور شوم

یعنی از اهل ریا پاک دلی بگزینم

در توضیح باید افزود که در این بیت «دور» باتوجه به «جام

می» با تفاوت در تلفظ دور شراب را هم به ذهن متبادر می‌سازد.

۵- ص ۱۰۳۰:

تا درخت دوستی بر کی دهد

حالیا رفتیم و تخمی کاشتیم

در این بیت «برکی» باتوجه به «درخت» و «تخم کاشتن» با

تفاوت در تلفظ برگی را که تقریباً هم‌مشکل آن است به ذهن

متبادر می‌کند.

۶- ص ۱۱۳۹:

سبوکشان همه در بندگیش بسته کمر

ولی ز ترک کله چتر بر سحاب زده

«ترک» ترک را هم باتوجه به بندگی به ذهن متبادر می‌کند.

۷- ص ۱۱۵۷:

بامدعی مگویید اسرار عشق و مستی
تابی خیر بمیرد در درد خودپرستی
«درد» درد را که با «مستی» تناسب دارد به ذهن متبادر
می‌کند.

۸-ص ۱۲۲۳:

چوگان حکم در کف و گویی نمی‌زنی
باز ظفر به دست و شکازی نمی‌کنی
«ظفر» به مناسبت «کف» و «دست» ظفر (ناخن) را هم به
ذهن متبادر می‌کند.

۹-ص ۱۱۲۸:

بلبل ز شاخ سرو به گلبنگ پهلوی
می‌خواند دوش درس مقامات معنوی
«سرو» به مناسبت «شاخ» سرو (= شاخ حیوان) را به ذهن
متبادر می‌کند.

و- هم حرفی و هم صدایی:

آقای خرمشاهی در صفحات ۶۲-۷۶ در توضیح بیت:

رسم عاشق کشی و شیوه شهر آشوبی

جامه‌ای بود که بر قامت او دوخته بود
از این صنعت به عنوان واج آرایی یاد کرده و در صفحات
۲۸۲، ۸۵۳، ۸۳۵، ۵۱۶، ۱۲۰۹، نیز در توضیح ابیاتی این صنعت
را نشان داده است.

۱-ص ۱۰۱:

صلاح کار کجا و من خراب کجا

بین تفاوت ره کز کجاست تا به کجا
در این بیت هم حرفی «ک» (۶ بار) و هم صدایی «ا» (۹ بار)
قابل توجه است.

۲-ص ۱۰۹:

فغان کاین لولیان شوخ شیرین کار شهر آشوب

چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغمارا
هم حرفی «ش» (۴ بار) در مصراع نخست قابل توجه است.

۳-ص ۱۱۸:

ندانم از چه سبب رنگ آشنایی نیست

سهی قدان سیه چشم ماه سیما را
هم حرفی «س» (۳ بار) در مصراع دوم باعث افزایش
موسیقی کلام شده است.

۴-ص ۱۱۳۹:

ز شور و عربده شاهدان شیرین کار

شکر شکسته سمن ریخته رباب زده
در این بیت هم حرفی «ش» (۵ بار) قابل توجه است.

ز- شرح و معنی:

۱-ص ۵۶۲:

فکر عشق آتش غم در دل حافظ زد و سوخت
یار دیرینه ببیند که بایار چه کرد
«یار دیرینه» در مصراع دوم می‌تواند هم «عشق» باشد و هم
معشوق.

۲-ص ۵۸۲:

از آنرو هست یاران را صفاها با می‌لعلش

که غیر از راستی نقشی در آن گوهر نمی‌گیرد
مؤلف در معنای بیت نوشته است: «یاران خوشباش من از
آن جهت با می‌سرخ پیر می‌فروشان صفا می‌کنند و احوال
خوش می‌یابند که این جوهر لعل (= باده سرخ) فقط پذیرای
یک نقش هست و آن راستی است و شاید کنایه دارد به اینکه
شراب راست و اصیل است. همچنین اشاره به عبارت معروف
«مستی و راستی» دارد.»^{۱۱}

سپس معنایی را که سودی از این بیت می‌دهد نقل می‌کند.
باید گفت علاوه بر معنای گفته شده، این بیت می‌تواند
محتمل معنای دیگری نیز باشد. می‌شود «می‌لعل» را استعاره از
لب معشوق دانست و ضمیر «ش» را در «لعلش» راجع به
معشوق؛ این معنا را بیت بعد نیز تقویت می‌کند.

سرو چشمی چنان دلکش تو گویی چشم از او برگیر

برو کاین وعظ بی‌معنی مراد در سر نمی‌گیرد
پس معنی دیگر اینکه در لب معشوق به جز راستی چیزی
شنیده نمی‌شود.

۳-ص ۶۵۳:

تنور لاله چنان بر فروخت باد بهار

که غنچه غرق غرق گشت و گل به جوش آمد
در معنای این بیت آمده است: «باد بهار چنان گرمای
مطبوعی دارد، که گویی لاله‌ها را مانند تنوری کوچک فروزان
کرده، و نهایتاً غنچه و گل را غرق شبنم ساخته است.»^{۱۲}

باید گفت که این بیت حسن تعلیل دارد. «جوش آمدن
گل» می‌تواند کنایه از شکفتن گل و در نهایت سرخ شدن آن
باشد، خواهی می‌گوید که سرخی گل و عرق (= شبنم) غنچه
به خاطر افروخته شدن تنور لاله است. یعنی همان طور که
آتش با باد گر می‌گیرد، تنور لاله نیز با وزش باد بهاری افروخته
شده و از گرمای این تنور، گل سرخ (که در مجاورت آن است)
به جوش آمده و غنچه غرق عرق گشته است.

۴-ص ۱۰۴۸:

بهشت عدن اگر خواهی بیابا ما به میخانه

که از پای خمت روزی به حوض کوثر اندازیم
در بخشی از توضیحات این بیت چنین آمده است: «روزی
/یکسر؟ علامه قزوینی در پانویس مربوط به این کلمه نوشته

است: «نسخ چاپی: یکسر» ضبط سودی، خانلری - عیوضی -
بهروزی، جلال نائینی - نذیر احمد، افشار، پژمان همانند قزوینی
(روزی) است. فقط در ضبط قدسی و انجوی «یکسر» است.»^{۱۳}

استاد شفیع کدکنی درباره اختلاف نسخه‌های حافظ
نظری دارد که خلاصه آن این است که عامل اصلی اختلاف
نسخه‌های دیوان خواجه خود خواجه حافظ است، چرا که او

برای تکامل بخشیدن به هنر خویش به طور دائم در شعرهایش
دست می‌برده است و هر ضبط می‌تواند درست باشد و متعلق
به یک مرحله از شاعری حافظ؛ ولی می‌شود باتوجه به «قانون

اصالت موسیقی» که دکتر شفیع آن را در شعر حافظ تبیین
می‌کند، ضبط متعلق به دوران کمال هنری خواجه حافظ را
حدس زد.^{۱۴}

۱-باتوجه به این دیدگاه باید گفت «یکسر» متعلق به دوران

کمال هنری حافظ است. ۲. بین کوثر و یکسر، سجع متوازی برقرار است و از آنجا که حافظ دارای ذهنی صنعتگر است، به راحتی از این صنعت که موسیقی کلام را افزایش می‌دهد نمی‌گذرد. ۳. «یکسر» در اینجا از دید معنی، بیشتر از «روزی» به دل می‌نشیند، چون خواجه می‌گوید اگر می‌خواهی (همین الان) به بهشت بروی به میخانه بیا تا تو را یگراست به بهشت بفرستم، نه اینکه یک روز تو را به بهشت می‌فرستم. ۴. حافظ در بیت دیگری نیز که مضمون و شکلی (از لحاظ به کارگیری کلمات) نزدیک به این بیت دارد از کلمه «یکسر» استفاده کرده است:



پانوشتها:

۱. سیروس شمیسا، **سبک‌شناسی شعر**، انتشارات فردوس، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۴، ص ۲۵۴.
۲. بهاء‌الدین خرمشاهی، **حافظ نامه**، انتشارات علمی فرهنگی و سروش، چاپ یازدهم، تهران، ۱۳۷۹، ص ۳۲.
۳. همان کتاب، ص ۵۴۲.
۴. همان کتاب، ص ۹۶۵.
۵. برای نمونه به بخشی از حکایت بهزاد، شاهزاده حلب از کتاب **داستان پختیار** توجه کنید: «بهزاد از بی طاقی چشم بر سوراخ نهاد تا دختر آنامزد خودش را ببیند. نگارین همان دخترا دید و گمان کرد دیگری است. دستور داد تا دو شاخه آهنین بر چشم‌های او نهادند.»
- زهرا خانلری (کیا)، **داستانهای دل‌انگیز ادبیات فارسی**، انتشارات توس، چاپ سوم، تهران، ۱۳۶۴، ص ۱۰۰.
۶. همان کتاب، ص ۱۱۲۹.
۷. اصغر دادبه، «مرگ صراحی، نماز صراحی» **حافظ‌شناسی**، جلد چهاردهم، بهار ۱۳۷۰، ص ۲۶.
۸. رک: ابوالفضل مصفی، **فرهنگ اصطلاحات نجومی**، دانشگاه تبریز، چاپ اول، تبریز، ۱۳۵۷، ۲۵۶.
۹. **سبک‌شناسی شعر**، ص ۲۵۴.
۱۰. سیروس شمیسا، **نگاهی تازه به بدیع**، انتشارات فردوس، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۸، ص ۱۰۷.
۱۱. **حافظ نامه**، ص ۵۸۵.
۱۲. همان کتاب، ص ۶۵۳.
۱۳. همان کتاب، ص ۱۰۵۴.
۱۴. رک: محمدرضا شفیعی کدکنی، «این کیمیای هستی» **حافظ‌شناسی**، جلد دوازدهم، بهار ۱۳۶۹، ص: ۱۴-۵۴.

ژوئیه‌شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

حافظا روز اجل گر به کف آری جامی

یکسر از کوی خرابات بر نددت به بهشت

۵- ص ۱۰۵۷:

فردا اگر نه روضه رضوان به مادهند

غلمان ز روضه حورز جنت به در کشیم

بیرون جهیم سرخوش و از بزم صوفیان

غارت کنیم باده و شاهد به بر کشیم

به نظر می‌رسد بیت دوم طنزگزنده‌ای به صوفیان دارد.

خواجه می‌گوید صوفیان ریایی در آنجا هم، چون اینجا دست از باده نوشی و شاهد بازی بر نمی‌دارند.

۶- ص ۱۱۶۲:

جهان پیر رعنا ترحم در جبّلت نیست

ز مهر او چه می‌پرسی درو همت چه می‌بندی

از آنجا که در این کتاب کلماتی آشنا تر از کلمه «جبّلت» (=

سرشت و طبیعت) چون: سجاده (ص ۹۵)، زرخدان (ص ۱۰۸)،

ورع (ص ۱۷۳) و... معنی شده است، بهتر بود که این کلمه نیز

معنی می‌شد.

منابع و مأخذ:

- ۱- زهرا، خانلری (کیا)، **داستانهای دل‌انگیز ادبیات فارسی**، چاپ سوم، انتشارات توس، تهران، ۱۳۶۴.
- ۲- خرمشاهی، بهاء‌الدین، **حافظ نامه**، دوره دو جلدی، چاپ یازدهم، انتشارات علمی و فرهنگی و سروش، تهران، ۱۳۷۹.
- ۳- دادبه، اصغر: «مرگ صراحی، نماز صراحی»، **حافظ‌شناسی**، جلد چهاردهم، بهار ۱۳۷۰.
- ۴- شفیعی کدکنی، محمدرضا: «این کیمیای هستی» **حافظ‌شناسی**، جلد دوازدهم، بهار ۱۳۶۹.
- ۵- شمیسا، سیروس: **سبک‌شناسی شعر**، چاپ اول، انتشارات فردوس، تهران، ۱۳۷۴.
- ۶- شمیسا، سیروس: **نگاهی تازه به بدیع**، چاپ اول، انتشارات فردوس، تهران، ۱۳۶۸.
- ۷- مصفی، ابوالفضل: **فرهنگ اصطلاحات نجومی**، چاپ اول، دانشگاه تبریز، تبریز، ۱۳۵۷.